

# حقوق بشر

## و پدیده جهانی شدن\*

روبرت مک کرکوئودال

ریچارد فربرادر

### مقدمه

فرصت‌های جدیدی تلقی شود که از رهگذر جهانی شدن برای همه مردم بعد از پایان جنگ سرد فراهم آمده است. در عین حال، آثار بازاری جهانی بر فرهنگ‌های متفاوت و بر حاکمیت دولت، علاوه بر فراگیری تحول و توسعه سنجیده در شرایط بازاری می‌تواند دلیلی بر خطرات فرآیند جهانی شدن باشد. این فرصت‌ها و خطرات ایجاد می‌شود، زیرا جهانی شدن پدیده‌ای ایدئولوژیک، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که پیامدها و نتایج غیرقابل پیش‌بینی، اغلب مغایر و متضادی را به دنبال دارد. این فرآیند جهانی شدن بخشی از «جهان‌باوبستگی

در اوایل دهه ۱۹۹۰ یک فعالیت تبلیغاتی از سوی شرکت مواد غذایی مک دونالد تصاویری از سربازان روسی، پدربزرگ‌های آمریکایی، زنان جوان مکزیکی و کودکان بومی استرالیایی را نشان داد که همه از یک چیز تعریف می‌کردند: شیفنگی به غذای مک دونالد. مطابق این تبلیغات «در اقصی نقاط جهان همه می‌گویند: زمان، زمان مک است.»

این تصاویر تبلیغاتی، هم‌زمان دلیل و نماد جهانی شدن هستند. ظهور بازار جهانی و درخواست یک محصول، که با استفاده از تکنولوژی ارتباطی جدید و از سوی شرکت‌های

فراملی تولید می‌شود، می‌تواند به عنوان نماد

\* متن حاضر ترجمه مقاله زیر است:

R. Mc Corquodale and Richard Fairbrother, "Globalization and Human Rights.", **Human Rights Quarterly** 21 (1999), pp. 735- 766.

متقابل فزاینده است؛ جایی که روابط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به مرزهای سرزمینی یا به بازیگران دولتی محدود نمی‌شود و هیچ دولت یا واحدی بی‌تأثیر از فعالیت‌های خارج از کنترل مستقیم آن نیست. «تحولات تکنولوژیک و ارتباطاتی، ایجاد اقتصاد بین‌المللی پیچیده و توافقات تجاری و افزایش فعالیت و اقدامات سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های فراملی (نظیر مک دونالد)، تحولات روابط بین‌المللی و حقوق بین‌الملل از پایان جنگ سرد، مشخصاً و آشکاراً برگستره‌ای که در آن هر فرد و جامعه‌ای حیات دارد و نیز بر تنش دولت تأثیر گذاشته است.

### جهانی شدن

جهانی شدن واژه‌ای اختلافی است و هیچ تعریف پذیرفته شده‌ای از آن وجود ندارد. رابرتسون تعریفی ارائه می‌دهد که عناصر اختلافی و بحث‌انگیز جهانی شدن را کنار می‌گذارد: «ما ممکن است و می‌توانیم جهانی شدن معاصر را در عمومی‌ترین مفهومش به عنوان شکلی از نهادینه‌سازی فرآیند دوگانه متضمن جهانی‌سازی خاص‌نگری (universalization of particularism) و تخصیص جهان شمولی (particularization of universalism) بهتر درک کنیم.» این فرآیند دوگانه ابعاد زیادی دارد. [جهانی شدن] تحقیقاً یک فرآیند فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است، اما فرآیند اقتصادی بارزترین وجه آن است. سرنی (Gerny) فرآیند جهانی شدن را این‌گونه تعریف می‌کند:

«فرآیند جهانی شدن شرایط آسان‌گیرانه‌ای را برای دسته‌ای از روندها و جهت‌گیری‌های هدف و تأکید این مقاله تأثیر جهانی شدن بر حمایت از حقوق بشر به ویژه حمایت از حقوق بشر از طریق قواعد بین‌المللی حقوق بشر است. این تأثیر جهانی شدن باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد، زیرا همان‌طور که دبیر کل سابق سازمان ملل متحد یاد آورده شده: «... پیشرفت‌های تکنولوژیکی نوع و انتظار از زندگی در سراسر جهان را تغییر داده و می‌دهد. انقلاب در ارتباطات، دنیا را از لحاظ آگاهی، تمایلات و همبستگی بیشتر علیه بی‌عدالتی متحد ساخته است. ولی پیشرفت خطرات جدیدی برای ثبات نیز ایجاد می‌کند: آسیب‌های اکولوژیک، انهدام خانواده و زندگی مشترک و مداخله بیشتر در زندگی و حقوق افراد.»

این مقاله فرآیندهای جهانی شدن و قواعد حقوق بشر بین‌المللی و نیز تأثیر فرآیندهای

ساختاری متمایز، اما در هم تنیده ایجاد می‌کند؛ یعنی فرآیند جهانی شدن زمینه بازی و صحنه ایفای نقشی را توسعه می‌دهد که در آن بازیگران و شرکت‌های مختلف بازار با یکدیگر در تعامل اند و کنش و واکنش دارند. فرآیند جهانی شدن، اقتصاد جهانی را از یک اقتصاد مشتمل بر اقتصادهای ملی کل‌نگرانه (holistic) که بر مبنای مزیت نسبی در سطح ملی ارتباط برقرار می‌کند، به اقتصادی تغییر داده است که در آن مجموعه‌ای از مزیت‌های رقابتی ایجاد می‌شوند، به شیوه‌ای که دیگر به دولت به عنوان یک واحد اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی وابسته نیستند.

سیاست‌ها و قواعد و مقرراتی را برای آنها که در حوزه صلاحیتشان قرار دارند، تعریف و مشخص می‌کنند. اما رخدادها و وقایع جهانی و توافقات بین‌المللی به نحو فرایندهای انتخاب‌های دولت را تحت تأثیر قرار داده‌اند. مردم هم اکنون درباره وضعیت‌ها و شرایط جاهای دیگر انعطاف‌پذیرتر، تعلیم یافته و آموزش دیده‌تر شده‌اند و به‌تراطلاع حاصل می‌کنند، و مشارکت فعال در اقتصاد جهانی محدودیت‌های شدیدتری را بر آزادی عمل دولت وارد می‌کند، توانایی دولت در مالیات بستن بر سرمایه را کاهش می‌دهد و نظارت مالی در سیاست‌های پولی و مالی را دقیق‌تر می‌کند.»

همان‌طور که تعریف سرنی نشان می‌دهد، جهانی شدن اقتصاد برحسب بازارهایی مشاهده می‌شود که بازیگران در آنها به موازاتی که کالاها و خدمات آماده فروش [عرضه] شده‌اند، متحول و دگرگون شده‌اند.

بنابراین، جهانی شدن بر حسب «باز مفهوم‌سازی (reconceptualizing) حاکمیت دولت در روابط بین‌الملل، تحول‌پذیر و دگرگون‌کننده بوده است. البته هرگز دولت‌ها بر امور اقتصادی، حقوقی سیاسی و امنیتی کنترل انحصاری نداشته‌اند. با وجود این، روند گرایش جاری جهانی شدن از نفوذهای فراملی گذشته مبتنی بر حاکمیت دولت از حیث مقیاس و دامنه اقدامش متفاوت است. برای مثال میزان مبادلات تجاری خارجی، حتی تا پایان دهه ۱۹۸۰، به ۷۲ تریلیون دلار آمریکا در روز رسیده بود که تقریباً ۴۰ برابر حجم مادی تجارت بین‌المللی، و بیش از ذخایر جاری مشترک خارجی همه دولت‌های جهان بوده است. سرعت این معاملات و مبادلات بزرگ بسیار مهم است؛ همان‌طور که لوک (Luke)

ایجاد نهادهای اقتصادی جهانی شده، هم نشانه (symptom) و هم محرک (stimulus) جهانی شدن بوده است. ایجاد بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک‌های منطقه‌ای جهانی نظیر بانک اروپایی برای توسعه و بازسازی (EBRD) و اخیراً نهادهای تجاری چند جانبه نظیر سازمان تجارت جهانی (WTO) نشان دهنده وجود روندی صرف نظر از نفوذ و سلطه دولت به عنوان واحد انحصاری تحلیل در امور بین‌المللی است. بانک جهانی با تأیید این روند اظهار داشته است که «دولت‌ها هنوز

خاطر نشان می‌کند: «جریان فراملی کالاها، سرمایه و ایده‌های فراملی چندین قرن وجود داشته است، حتی به دوره قبل از ظهور دولت - ملت‌های جدید برمی‌گردد. با این حال این جریان تاریخی... روند تدریجی داشت و در مقایسه با ورود تحولات، ایده‌ها، اشخاص و پولی که در پرتو حمل و نقل سریع، ارتباطات مخابراتی - الکترونیکی، استعمارزدایی و کامپیوتری شدن گسترده توسعه می‌یافت، روند کم و بیش آرامی داشت.»

در حالی که جریان جهانی شدن متفاوت است، اما از نظر تحلیلی از مبانی تاریخی آن مجزا و منفک نیست. به رغم برخی مدعیات متعارض، مخالفت‌های فلسفی که از ویژگی‌های جنگ سرد بود، امروزه در بسیاری از مباحث مربوط به جهانی شدن هنوز هم وجود دارد. برای مثال ساخت‌های مغایر و مخالف بین حقوق سیاسی و توسعه اقتصادی؛ و در نظریه و عملکرد حقوقی بین‌المللی، بین پذیرش یک نظام حقوقی بین‌المللی دولت محور یا فشار برای تحول و تغییر نظام بین‌المللی وجود دارد. با این همه، پایان جنگ سرد بیانگر مرحله و دوره تحلیلی جدیدی در تاریخ جهان است. در جهانی شدن معاصر نه تنها دولت‌ها، بلکه در عین حال شرکت‌های فراملی و نهادهای بین‌الدولی نیز ایفای نقش می‌کنند.

در واقع از میان ۱۰۰ نظام اقتصادی بزرگ جهانی، تنها ۴۹ مورد دولت‌ها هستند، در حالی که ۵۱ مورد آن را شرکت‌های فراملی تشکیل

می‌دهند. بر این اساس، رؤسای دولت‌ها ممکن است به نسبت آن چه که تحت مسئولیت و تصدی شرکت‌های فراملی صورت می‌گیرد، تأثیر اندکی روی افراد و هم بر رویدادهای جهانی داشته باشند. همان طور که لوک توضیح می‌دهد، «کسی که در تولید خودرو پیش قدم می‌شود، کسی که تولید نرم‌افزار کامپیوتر را کنترل می‌کند، کسی که بازارهای مالی بین‌المللی را رهبری می‌کند یا کسی که سیستم‌های ارتباطی جهانی را سمت و سو می‌بخشد، اساساً بسیار مهم‌تر از بسیاری از افراد، خانواده‌ها و شرکت‌هایی است که رهبری دولت در گواتمالا، آلمان، غنا یا یونان را به عهده دارند.»

جهانی شدن به‌انحای مختلف صورت می‌گیرد. فالک یک نظریه دو شاخه جهانی شدن (bifurcated view of globalization) را پیشنهاد می‌کند. «جهانی شدن - از بالا (from-above - globalization) که شامل مشارکت و همکاری بین دولت‌های برجسته و آژانس‌های بزرگ سرمایه‌گذاری... نظم نوین جهانی را منعکس می‌کند و مربوط به فعالیت‌های شرکت‌های فراملی، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و سایر تحولات مشابه دیگر است. برعکس جهانی شدن از پایین (globalization- from- below) شامل مشارکت عمومی در سطوح محلی، ایجاد جوامع مدنی و افزایش سازمان‌های غیرحکومتی به عنوان بخشی از «تقویت اشکال سازمانی و فعالیت‌های ملازم با جامعه مدنی جهانی به مرور زمان است.» فالک به گونه‌ای شایسته،

حقوق بشر را در این شاخه اخیر قرار می دهد.

### قواعد حقوق بشر بین المللی

روزگاری حکومت‌ها با حقوق بشر به عنوان موضوعی در صلاحیت (خاص) خود برخورد می کردند و نسبت به همه انتقادات مربوط به اقداماتشان با این ادعا که حقوق بشر موضوعی در «صلاحیت داخلی» و در مسئولیت خاص و صرف هر دولت است، مقاومت نشان می دادند. اما هم اکنون حقوق بشر بخش رسمی و تثبیت شده حقوق بین الملل با یک ساختار سازمانی - از جمله تعاریف اساسی از حقوق بشر و ساز و کارهای مربوط به اجرای حقوق بشر - و با کار برد جهانی است.

هر دولتی دستکم به یک معاهده که متضمن تعهدات حقوقی ناظر بر حمایت از حقوق بشر است، پیوسته و آن را پذیرفته است. هم اکنون حقوق بشر به عنوان «حقوق» در گفتمان جامعه بین المللی قرار دارد. مسائل حقوق بشر در سراسر جهان در تعاملات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطرح شده است. حداقل دولت‌ها به طور کلی تأیید می کنند که ارتقا و حمایت از کل حقوق بشر از زمره نگرانی‌ها و مسائل مورد علاقه مشروع جامعه بین المللی است. در حالی که صرفاً دولت‌ها از نظر حقوقی متعهد به حمایت از حقوق بشر هستند، اما نهادهای بین المللی به ویژه آنهایی که به میزان زیادی متشکل از دولت‌ها هستند نیز احتمالاً تعهداتی نسبت به حمایت از حقوق بشر دارند.

حقوق بشر بین المللی، جهانی شده است. آنها فراتر از مرزها و فراتر از ساز و کارهای دولت عمل می کنند. آنها تقریباً در همه جوامع بخشی از گفتمان‌ها هستند که هم با نخبگان و رهبران و ستمدیدگان و هم با نهادها و جوامع سخن می گویند. حقوق بشر هم بخشی از جهانی شدن و هم مستقل از آن است.

با این حال، این توصیف جهانی از حقوق بشر در معرض انتقاد کسانی است که معتقدند قواعد حقوق بشر بین المللی بیانگر نمادی از ارزش‌های جهانی نیست، بلکه انعکاسی از ارزش‌های غربی و اروپایی است. در حالی که نقد حقوق بشر عام یا جهانی شده در چارچوب این مقاله نیست، اما به نظر مهم می رسد که زمینه [متن] و گستره‌ای که در آن حقوق توسعه یافته و می باید، مشخص شود. حقوق بشر (اگرچه این واژه اساساً استفاده نشده) در بستر برخی اوضاع و احوال تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فلسفی در اروپا ارائه شد؛ یکی از میراث‌های جاودان بر جای مانده از نهضت روشنگری است؛ یکی از داستان‌های باشکوه و بزرگی است... که از حقیقت (truth) درباره جهان به منظور تغییر آن سخن می گوید و این که نوید بخش یک مصالحه نهایی در پایان مدرنیته (end of modernity) است. نظریه پردازان از دیدگاه‌های مختلف مشکلات مربوط به بحث «حقیقت» در حقوق بشر را مطرح کرده اند، زیرا قواعد حقوق بشر در شکل جاری آن، آثار و پیامدهای انضباطی و انقیادی رژیم‌های قدرت

سرمایه‌داری، ناهمجنس‌گرایانه (heterosexual)، مرد‌گرایانه (masculinist) و اروپایی را قانونمند و بومی می‌کند. از این رو غیر از مسئله کلی فقدان تنفیذ و اجرای قواعد بشر بین‌المللی، راجع به این که آیا نظام بین‌المللی حامی حقوق بشر نامتناسب و تجاوزگرانه است نیز در صورتی که حقوق بشر به بستر [خاستگاه] فرهنگی خود وابسته باشد، بحث و گفتگو وجود دارد. علاوه بر این، قواعد حقوق بشر بین‌المللی به رغم پیوند و ارتباطی که با حمایت از حقوق انسان‌ها دارد، تا حد زیادی در یک چارچوب مبتنی بر دولت قرار گرفته که در آن مسئولیت تخلفات از حقوق تنها بر عهده دولت‌هاست و این که قدرت و اختیارات دولت‌های دارای حاکمیت مورد تأیید قرار گرفته است.

این انتقادات، تا حدی بر فهم از حقوق بشر تأثیر گذاشته است. برای مثال، پذیرفته شده است که حقوق بشر و رای حقوق مدنی و سیاسی، به حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و گروهی نیز گسترش یابد. علاوه بر این، دخالت‌های فزاینده‌ای از سیستم‌های غیراروپایی در توسعه حقوق بشر وجود داشته است. از این رو در حالی که چارچوب حقوقی بین‌المللی برای حمایت بشر، مبتنی بر یک رهیافت جهانی است، اما هم‌اکنون تا حدی تنوع و گونه‌گونی فرهنگی پذیرفته و شناسایی شده است.

### حقوق اقتصادی و رشد اقتصادی

حقوق اقتصادی شامل حقوقی ناظر بر معیار مناسب زندگی و حق گروهی و فردی ناظر بر توسعه است. حق ناظر بر یک معیار مناسب زندگی مربوط به دسترسی به ضرورت‌های بنیادی برای تداوم زندگی و حیات، از جمله غذا، سرپناه، لباس و مراقبت بهداشتی است. حق توسعه در جایی که هنوز به عنوان حق انسانی، محل بحث

شهروندی است و موجد ارتباط ما با دیگران. برای این که این تبلیغات و لفاظی در سراسر جهان شناخته شود، ضروری است که حقوق بشر بر حسب انواع حقوقی که تحت تأثیر جهانی شدن اقتصاد می‌باشد درک شود.

هم اسناد بین‌المللی و هم محاکم بین‌المللی حقوق بشر، تفاوت‌های ادراکی قابل ملاحظه همه دولت‌ها را مورد توجه قرار داده‌اند. با این

و اختلاف است، به این معناست که هر شخص انسانی مستحق مشارکت در کمک و برخورداری از توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که در آن همه حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی بتواند کاملاً محقق شود.

براین اساس، می‌توان استدلال کرد که رشد اقتصادی، حمایت از حقوق اقتصادی را افزایش خواهد داد، زیرا رشد اقتصادی موجبات دسترسی فزاینده به مراقبت بهداشتی، غذا و سرپناه را، یا مستقیماً از رهگذر به کارگیری و افزایش درآمد یا غیر مستقیم از طریق بهبود و گسترش این تسهیلات، برای جمعیت بیشتر فراهم می‌آورد. از نظر بسیاری از دولت‌های در حال توسعه، به ویژه در آفریقا، رشد اقتصادی اغلب از طریق سرمایه‌گذاری خارجی تسریع می‌شود. این سرمایه‌گذاری از سوی نهادهای اقتصادی جهانی، نظیر نهادهای بین‌الدولی، از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول یا شرکت‌های فراملی صورت می‌گیرد. بنابراین، نتیجه گرفته می‌شود که رشد اقتصادی از طریق جهانی شدن به حمایت از حقوق اقتصادی نظیر حق ناظر بر یک معیار مناسب زندگی و حق توسعه منجر می‌شود.

با وجود این، واقعیت در بسیاری از موارد تا حدی متفاوت است. حداقل سه دلیل برای این واقعیت وجود دارد: نوع سرمایه‌گذاری؛ مبنای پایه برای تصمیمات سرمایه‌گذاری و نوع رشد اقتصادی. ابتدا میزان زیادی از سرمایه‌گذاری ناشی از منابع اقتصادی جهانی برای اهداف توسعه، تنها برای برخی از پروژه‌ها، نظیر ایجاد سدها، جاده‌ها و فرودگاه‌ها و ایجاد مزارع تجاری گسترده به کار می‌رود و تخصیص داده می‌شود. راجع به مراقبت‌های اولیه بهداشتی، آب سالم نوشیدنی و آموزش‌های اولیه و پایه سرمایه‌گذاری کمی صورت می‌گیرد و یا اصلاً صورت نمی‌گیرد. افزون بر این، این پروژه‌های متکی به سرمایه‌گذاری جهانی، (از نظر قانونی قابل درک) برای برخی از افرادی که با پروژه‌ها ارتباط دارند [تحت تأثیر پروژه‌ها هستند]، خطر آفرین است و برخی پروژه‌ها عامل خطرات بسیاری برای تعداد زیادی از انسان‌ها می‌شوند. خود بانک جهانی خطرات مورد نظر را شناسایی کرده است. راجع به پروژه‌های آبیاری در سطح گسترده، بانک جهانی معتقد است که در پروژه‌های آبیاری گسترده، آشوب اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است... مردم محلی اغلب در می‌یابند که در نتیجه این پروژه به آب، زمین و منابع گیاهی محدودی دسترسی دارند. درخواست‌های متعارض راجع به منابع آبی و نابرابری‌ها در توزیع که می‌تواند هم در منطقه پروژه و هم در مسیر رودخانه رخ دهد... توزیع ثروت را تغییر می‌دهد. یک نمونه از این مورد زمانی اتفاق افتاد که جمعیت پنان (Penan) مالزی به سناتور و معاون کنونی رئیس جمهور ایالات متحده، گور (Gore)، اظهار داشتند که: «ما با سلاح‌ها کشته نمی‌شویم، بلکه زمانی که سرزمین‌های ما فتح می‌شود، درست مانند این است که ما را می‌کشند.» در اظهارات آنها

تخلفات شدید از حقوق بشر که برخی مواقع در تلاش (از سوی حکومت‌ها و شرکت‌های فراملی) برای توسعه منابع ملی رخ می‌دهد، نشان داده شده است. لذا، نوع سرمایه تولید شده، از سوی نهادهای اقتصادی جهانی گرایش به زیر پا گذاشتن حقوق اقتصادی دارد تا حمایت از آنها. دوم این که تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری از سوی سازمان‌های جهانی تقریباً به طور انحصاری مبتنی بر علائق و مسائل ناظر بر سهام مالی از جمله: تولید سود برای بانک‌ها در کشورهای توسعه یافته و سایر شرکت‌های فراملی است. در این جهت، این علائق نسبت به کشوری که در آن سرمایه‌گذاری شود، بیگانه است و به دنبال آن در مورد توجه قرارداد رفاه و سعادت اجتماعی در آن کشور ناموفق است. نمونه کلاسیک این فرآیند تصمیم‌گیری در یک یادداشت داخلی معروف بانک جهانی مشاهده می‌شود:

«آیا بانک جهانی نباید انتقال صنایع آلاینده را [به کشورهای توسعه نیافته] تشویق کند؟... برآوردهزینه‌های مربوط به آسیب‌های بهداشتی ناشی از آلودگی به عواید و درآمدهای از دست رفته ناشی از افزایش بیماری و مرگ و میر بستگی دارد. از این منظر میزان معینی از آلودگی بهداشتی باید در کشورهایی با درآمدهای بسیار پایین صورت بگیرد. من فکر می‌کنم که منطق اقتصادی دامپینگ (تخلیه) مواد سمی در کشورهای با دستمزد پایین، بدون اشکال است و ما باید آن را بپذیریم. من همیشه این گونه فرض

کرده‌ام که کشورهای کم جمعیت در آفریقا، آلودگی‌شان کمتر است؛ کیفیت هوای آنها احتمالاً در مقایسه با لس‌آنجلس یا مکزیکوسیتی، فوق‌العاده بازردهی محدود و کمی دارد.»

این یادداشت که از سوی رئیس اقتصاددان بانک جهانی و قائم مقام فعلی وزارت دارایی ایالات متحده (و نماینده وزارت دارایی ایالات متحده)، لارنس سامرز (Lawrence Summers)، نوشته شده به خوبی منطق اقتصادی نوکلاسیک را تبیین می‌کند. اما این منطق می‌تواند پیامدهای فاجعه‌آمیزی برای حمایت از حقوق بشر و محیط زیست داشته باشد. برای مثال، تحقیق نشان داده است که شرکت‌های شیمیایی مستقر در ایالات متحده، مواد سمی و ممنوعه ایالات متحده را با تغییر فنون تولید و تغییر سایت‌های تولید به کشورهای در حال توسعه صادر می‌کردند تا از مقررات شدید برچسب زدن (labeling laws) ایالات متحده در امان باشند. لذا کانتینرهای بدون برچسب مواد سمی و سموم خطرناک برای ابتیاع در سطح کشور، برای مثال بخش‌هایی از آفریقا، در دسترس قرار می‌گرفت. اغلب به سبب فقدان اطلاعات صحیح، از سوی خریداران و مصرف‌کننده‌ها، سموم به گونه‌ای نامناسب استفاده می‌شود و کانتینرها برای حمل آب نوشیدنی مجدداً مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در یک اقتصاد جهانی شده، تحمل و شکیبایی سرمایه‌گذاران برای به دست آوردن بازگشت سرمایه‌گذاری‌شان، به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یابد. در آفریقا، جایی که سرمایه‌گذاری

دراز مدت در زیر ساخت‌ها ضروری است، سرمایه‌گذاران دولت‌های توسعه‌یافته می‌توانند در تصمیمات اقتصادی‌شان سخت‌تر باشند. برای مثال یک دیپلمات فرانسوی اظهارداشته است «به زبان اقتصادی اگر کل آفریقای سیاه به استثنای آفریقای جنوبی در آب غرق شود، تقریباً فاجعه و مصیبت جهانی وجود نخواهد داشت.» همچنین باید به این مطلب توجه شود که بسیاری از تصمیمات اقتصادی نهادهای اقتصادی جهانی بر مبنای اطلاعات و تحلیل‌های بسیار مبهم و نامشخص اتخاذ می‌شود. امروزه کمیت و سرعت اطلاعات همواره تصمیم‌گیری را بهبود نمی‌بخشد.

برحسب شرایط کلی حقوق بشر، نهادهای اقتصادی جهانی اغلب طرح‌هایی را اجرا می‌کنند که به حقوق اقتصادی کسانی که بیشتر آسیب پذیرند، لطمه وارد می‌کند. برای مثال، هوارد (Howard) یادآور می‌شود که امروزه در آفریقا، حکومت‌ها در مواجهه با برنامه‌های تعدیل ساختاری تحمیلی از سوی صندوق بین‌المللی پول، مدارس را تعطیل می‌کنند. به این دلیل که در بسیاری از دولت‌های آفریقایی حکومت بزرگ‌ترین کارفرماست، نه تنها هزاران نفر کارشان را از دست می‌دهند... بلکه تقریباً همه خدمات، به ویژه در بخش بهداشتی که از گذشته فاقد بودجه کافی بوده‌اند، به طرز

چشمگیری قطع می‌شود. آن کسانی که بیشترین تأثیر را می‌بینند و متحمل بدترین وضعیت می‌شوند، زمانی که حکومت‌ها مجبور به تغییر

اولویت‌های خود می‌شوند، معمولاً فقرا (اقتدار کم درآمد)، زنان و کارگران کشاورزی هستند. برای مثال زیمبابوه که برای پیوستن به برنامه تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول آموزش آزاد را ارائه داد، زمینه‌ساز این وضعیت شد. در نتیجه بسیاری از دختران زیمبابوه‌ای دیگر آموزش ندیدند، چرا که والدین انتخاب‌ها و گزینه‌های مالی خود را مبتنی بر جنسیت انجام می‌دادند. به رغم این که آموزش دختران یک سرمایه‌گذاری است و بیشترین میزان بازگشت سرمایه در هر کشور در حال توسعه را به همراه خواهد داشت، این امر رخ می‌دهد.

در واقع برنامه‌های تعدیل ساختاری تأثیر جنسیتی مهمی دارند و اغلب از مقاومت در برابر انتقادات بر اساس همان مناسبات اقتصادی که گمان می‌رود از آن حمایت می‌کنند، ناتوان‌اند. مخبر ویژه کمیسیون ملل متحد راجع به تحقق حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گزارش می‌دهد: «برنامه‌های تعدیل ساختاری به تأثیرگذاری مهم در تحقق کامل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هم برحسب توانمندی مردم در اعمال و اجرای آنها و هم برحسب توانمندی حکومت‌ها در اجرا و اعمال آنها تداوم می‌بخشند... مسائل حقوق بشر همچون گذشته در فرآیند تعدیل، آشکارا دست کم گرفته می‌شوند.»

بنابراین حقوق بشر (در قضیه زیمبابوه، حق آموزش و عدم تبعیض) به عنوان پیامد خط‌مشی‌های نهادهای اقتصادی جهانی نقض

می‌شود. افزون بر این، این واقعیت که فرآیند تصمیم‌گیری اقتصادی خارج از حکومت‌ها ملی می‌شود و در اختیار کارشناسان در نهادهای اقتصادی جهانی (شده) قرار دارد، در عین حال به این معناست که مردم و حکومت‌های در حال توسعه به گونه‌ای مؤثر در تصمیم‌های تأثیرگذار بر زندگی‌شان دخیل نیستند. این امر، هم بر حاکمیت دولت و هم بر حقوق بشر تأثیرگذار است. مردم توانایی اعمال و اجرای حق توسعه را ندارند، زیرا از امکان مشارکت در تصمیمات مربوط به توسعه‌شان برخوردار نیستند. افزون بر این حکومت‌ها نیز همچون اقلیت‌ها در هر کشور کنار گذاشته می‌شوند. از آنجا که قدرت به بوروکراسی‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ خاصی منتقل می‌شود، این تأثیر با افزایش خصوصی‌سازی کارکردها و کارویژه‌های عمومی و کالاهای عمومی آمیخته می‌شود. در نتیجه، توانمندی و قابلیت دولت برای حمایت از حقوق بشر، حتی اگر از رهگذر قانون اساسی تضمین شده باشد، و با یک قوه قضائیه مستقل اجرا شود، بیشتر محدود می‌شود. البته بسیاری از حکومت‌ها، حتی زمانی که سیاستگذاران اقتصادی را تحت کنترل دارند، به منافع یا حقوق اقتصادی مردم خود توجه نمی‌کنند. با وجود این، جهانی شدن می‌تواند گزینه‌های باز (the choices open) حکومت‌ها و مردم، به ویژه در حوزه حقوق بشر را محدود کند و لذا قائل شدن به مسئولیت تخلفات از حقوق بشر را مشکل‌تر می‌سازد.

عجیب این که به نظر می‌رسد بانک جهانی هم اکنون نگران کاهش وافول نقش دولت است. استدلال بانک جهانی چنین است: «یک دولت مؤثر و تعیین کننده و ذی نفع برای ارائه کالاها و خدمات - و قواعد و نهادها - حیاتی و ضروری است، [چرا] که به بازار شکوفایی می‌بخشد و مردم را به زندگی بانشاط و شاداب رهنمون می‌شود. بدون دولت، توسعه پایدار اقتصادی، اجتماعی، غیرممکن است... دولت اساس توسعه اجتماعی و اقتصادی است نه به عنوان این که مستقیم عامل رشد است، بلکه به صورت یک مشارکت کننده؛ وسیله و عامل شتاب دهنده (کاتالیزور) و تسهیل کننده.»

وفق نظر بانک جهانی «جهانی شدن، تنها یک تهدید برای دولت‌های ضعیف یا حاکم ناپایدار است که از وضع و تغییر قواعدی که بازارها را پایه‌ریزی و مستحکم کند و به آنها اجازه کار بدهد، ناتوان است. با این حال حمایت بانک جهانی از نقش دولت در فرآیند تصمیم‌گیری جهانی شدن اقتصادی، یک مشکل است، زیرا نقش دولت تنها برحسب اجازه شکوفایی به بازار مورد توجه قرار گرفته است. نقش دولت در تخصیص و تغییر منابع مربوط به خدمات اجتماعی و حمایت از حقوق بشر، همه ارتقا دهنده بازار هستند. به واقع، تمایل بازار جهانی به نقش دولت تنها مصلحت جویانه است؛ خود بانک جهانی یادآور شده است که اگر تاریخ توسعه، چیزی را یاد بدهد... این است که حمایت خارجی در

جایی که اراده داخلی برای اصلاح وجود ندارد، کم به دست می‌آید. در این گستره، چنین اصلاحی باید مطابق فلسفه‌های اقتصادی خود بانک باشد تا بر حسب رفاه اجتماعی یا حمایت از حقوق بشر مردم کشور مربوطه.»

سومین و آخرین دلیل که جهانی شدن ضرورتاً حقوق اقتصادی را ارتقا نمی‌بخشد این است که انواع متفاوتی از رشد اقتصادی وجود دارد. گزارش توسعه انسانی ملل متحد (۱۹۵۵) تأثیر اشکال زیانبار رشد اقتصادی را مورد بررسی قرار داد. این گزارش مشخص کرد که رشد اقتصادی زیانبار، «رشدی است که به مشاغل و کارها منتقل نمی‌شود؛ رشدی است که با گسترش دموکراسی هماهنگ نیست؛ رشدی است که هویت فرهنگی مستقل را از بین می‌برد؛ رشدی است که محیط زیست را از بین می‌برد و رشدی است که در آن امتیازات از آن اغنیاست.»

یک نمونه از رشد اقتصادی زیانبار که رشد، آن گونه که صورت گرفته، رشد تلقی نمی‌شود، جایی است که کشت به منظور صادرات صورت می‌گیرد تا از مبادلات خارجی درآمد کسب شود، در حالی که مردم از غذای اولیه (قوت لایموت) محروم هستند. این نوع از رشد اقتصادی زیانبار، با حق تعیین سرنوشت مغایرت دارد که در پرتو آن به هیچ وجه نمی‌توان مردم را از وسایل و ابزارهای حیاتی زندگی شان محروم ساخت. نوع دیگر از رشد اقتصادی زیانبار که در آن منافع حاصله از رشد از سوی ثروتمندان قبضه می‌شود، در آفریقای

جنوبی در دوره رژیم آپارتاید به منصفه ظهور رسید. آنجا، رشد اقتصادی چندین سال از رهگذر بهره‌کشی و سوء استفاده از نیروی کار وابسته، ساده (غیرفنی)، نا امن و خلع ید شده سیاه پوستان تحت ستم به دست آمد. از این رو جهانی شدن می‌تواند تأثیر فزاینده‌ای بر نابرابری اقتصادی داشته باشد؛ هنگامی که منافع اقتصادی مورد حمایت، منافع اقتصادی اغنیا و از نظر اقتصادی، منافع قدرتمندان است؛ کسانی که معمولاً نخبگان شهری هستند.

رشد اقتصادی از طریق فرآیندهای جهانی شدن می‌تواند حتی تخلفات از حقوق بشر فراتر از مرزهای دولت را با ایجاد انگیزه‌های تجاری زیانمند و مضر به انسان‌ها، نظیر مین‌های ضد نفر و سلاح‌های نظامی، افزایش دهد و تشویق کند. برای مثال در سال ۱۹۹۷ تولید کننده تسلیحات آفریقای جنوبی، دنل (Denel)، به دنبال فروش حدود ۶۴۰ میلیون دلار جنگ‌افزار جدید و روزآمد به سوریه جهت ناوگان تانک‌های T۷۲ برآمد، این معامله به دلیل مخالفت شدید از سوی آمریکا سرانجام فسخ شد و به نتیجه نرسید. حکومت آفریقای جنوبی به این مخالفت چنین پاسخ داد که آفریقا دولت مستقلی است که سیاست خارجی خود را با عطف به تمنیات دولت‌های دیگر تعیین نمی‌کند. با توجه به جهانی شدن علایق و نگرانی‌های حقوق بشر و تأثیر نظم حقوقی بین‌المللی که مکمل بهبود وضعیت حقوق بشر و تحول تاریخی حکومت در آفریقای جنوبی

بود، این واکنش عجیب به نظر می‌رسد. خلاصه این که جهانی شدن اقتصاد می‌تواند منجر به شرایط بهتر و مطلوب برای کشورهای در حال توسعه شود، اما در عین حال می‌تواند استثمار اقتصادی و سرکوب و استبداد او را نیز تشویق و ترغیب کند. جهانی شدن ممکن است به اصلاحات ظاهری در رشد اقتصادی، اما با هزینه و ضرر به حقوق اقتصادی بسیاری از آحاد کشور منتهی شود. به واقع به نظر می‌رسد که قسمت اعظم شواهد، مؤید این ادعاست که سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ناقص حقوق بشر هستند. نفوذ فلسفه‌های اقتصادی و نهادهای اقتصادی جهانی آن چنان است که حتی می‌تواند مفاهیم حقوق بشر را نیز تحت تأثیر قرار دهند. برای مثال، حق توسعه تا حدی برحسب این مفهوم تعریف می‌شود که توسعه به معنای صنعتی شدن، غربی شدن و رشد اقتصادی است. تنها تعداد محدودی از نهادهای اقتصادی جهانی، مسائل حقوق بشر را مستقیماً در تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری‌شان لحاظ می‌کنند، اگرچه ممکن است این امر متغیر باشد. اگر مسائل حقوق بشر در تصمیمات سرمایه‌گذاری مورد توجه قرار نگیرند، این احتمال وجود دارد که حقوق بشر در پرتو پیامدهای این گونه تصمیمات، بیشتر در مخاطره قرار بگیرد.

حمایت از حقوق سیاسی، تقویت جامعه مدنی و نهادسازی و توسعه دموکراسی بحث‌هایی وجود داشته است. بانک جهانی یادآور شده است: «پژوهشگران هنوز هم باید برای نیل به یک اجماع در مورد رابطه دقیق بین رشد و دموکراسی به توافق دست یابند: حدود ۷۵ معاملات، رابطه مثبت پیدا کرده‌اند، ۷۵ رابطه منفی، بقیه بدون نتیجه قطعی‌اند.»

در اینجا دلایل اصلی ناظر بر حمایت از رابطه مثبت و منفی به ترتیب بررسی می‌شود: از سوی دبیرکل سابق ملل متحد استدلال شده است که بین دموکراسی و توسعه رابطه مثبت وجود دارد: «دموکراسی و توسعه از جهات عمده‌ای با یکدیگر پیوند دارند. آنها با یکدیگر در ارتباط‌اند به این دلیل که دموکراسی تنها مبنای دراز مدت را برای مدیریت رقابت گروه‌های نژادی، مذهبی و فرهنگی فراهم می‌آورد، به نحوی که خطر منازعه نژادی را به حداقل می‌رساند. آنها با یکدیگر پیوند دارند به این دلیل که دموکراسی ذاتاً به مسئله تدبیر (حکومت governance) نسبت داده می‌شود و بر همه ابعاد تلاش‌های ناظر بر توسعه تأثیر می‌گذارد. آنها با هم ارتباط دارند به این دلیل که مشارکت مردم در فرآیندهای تصمیم‌گیری که بر زندگی‌شان تأثیرگذار است، یکی از اصول اساسی توسعه به شما می‌رود.»

تحقیقات چندی در جهت حمایت از این استدلال وجود دارد. برای مثال، بارو (Barro) توسعه اقتصادی ۱۰۰ دولت بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۹۰ را بررسی و آن را با توسعه سیاسی‌شان

**حقوق سیاسی و سرمایه‌گذاری بین‌المللی**  
درباره رابطه بین جهانی شدن اقتصادی و

برحسب «دموکراسی بیشتر» (more democracy) مقایسه کرد. در این تحقیق مشخص شد که «افزایش استاندارد زندگی در مقیاس‌های مختلف، گرایش به ظهور تدریجی دموکراسی دارد. برعکس، دموکراسی‌هایی که بدون توسعه اقتصادی ایجاد می‌شوند و بروز می‌یابند - برخی مواقع به این دلیل که آنها از سوی قدرت‌های استعماری سابق یا سازمان‌های بین‌المللی تحمیل می‌شوند- طبیعتاً پایدار نیستند... در [رژیم‌های] دیکتاتوری شدید، افزایش حقوق سیاسی طبعاً موجب افزایش رشد [اقتصادی] و سرمایه‌گذاری است؛ به این دلیل که منافع ناشی از محدودیت‌های ناظر بر اختیار و قدرت حکومت، یک موضوع کلیدی و مهم است. اما در جاهایی که از قبل به میزان معقولی از دموکراسی دست یافته‌اند، افزایش بیشتر حقوق سیاسی تضعیف‌کننده رشد [اقتصادی] و سرمایه‌گذاری است، به این دلیل که بیشترین تأثیر، از مسئله جدی باز توزیع درآمد نشأت می‌گیرد... [و] کشورهایی در سطوح پایین توسعه اقتصادی، نوعاً دموکراسی را تأیید نمی‌کنند... برعکس، کشورهایی که توسعه اقتصادی پایدار را تجربه می‌کنند... دموکراتیک‌تر می‌شوند.»

این نتایج ناظر بر حمایت شدید از نظریه‌ای است که اغلب از سوی نهادهای اقتصادی جهانی پشتیبانی می‌شود؛ نظریه‌ای که تقدم و اولویت جامعه بین‌المللی باید در رشد اقتصادی باشد تا تشویق و کمک مستقیم [به ارتقای] حقوق بشر. همان‌گونه که بارو، خود یادآور شده است: «یک راه برای بررسی نتایج این است که آزادی سیاسی به عنوان نوعی کالای لوکس تجلی می‌کند... [و] اگر آزادی اقتصادی در یک کشور ضعیف تثبیت شود، بالمآل رشد [اقتصادی] تشویق و تقویت خواهد شد و کشور مورد نظر سرانجام به سهم خود به سمت دموکراسی بیشتر گرایش خواهد یافت.»

یکی از پیامدهای نظریه مورد حمایت بارو این است که حتی اگر اساساً برخی نابرابری‌ها بر حسب قدرت اقتصادی وجود داشته باشد یا برخی نقصان‌های ابتدایی و مقدماتی در حقوق بشر وجود داشته باشد، آنهایی که قدرت اقتصادی به دست می‌آورند [سرانجام] برای قدرت سیاسی تلاش خواهند کرد. به عبارت دیگر، تحولات ناظر بر حقوق سیاسی از سوی کسانی صورت می‌گیرد که دارای قدرت اقتصادی‌اند، تا از سوی مردم به طور کلی یا فعالان حقوق بشر. ایجاد نهادهای سیاسی دموکراتیک‌تر در آسیای شرقی بعد از رشد سریع اقتصادی تحت حاکمیت مقتدر و معتبر، برای حمایت این نظریه مورد استفاده قرار گرفته است. نتیجه این که «همگرایی بیشتر در جامعه بین‌المللی... نقش بخش خصوصی را گسترش می‌دهد؛ فضا و محیط حقوقی با ثبات را تشویق و ترغیب می‌کند؛ روابط دولت با شهروندان را بازسازی می‌کند؛ و مشارکت اقتصادی بین‌المللی، مشارکت سیاسی را گسترش می‌دهد.

استدلال دیگر در حمایت از رابطه مثبت بین جهانی شدن اقتصادی و دموکراسی مؤید آن است که نهادهای اقتصادی جهانی، از جمله شرکت‌های فراملی، مایل‌اند که پیشاپیش، قبل از سرمایه‌گذاری، برخی شرایط در کشور مورد نظر وجود داشته باشد و این که این شرایط به حمایت از حقوق سیاسی منتهی شود. این شرایط سرمایه‌گذاری، برخی مواقع موسوم به پیش شرط‌های «تدابیر دموکراتیک» می‌تواند مستقل از پذیرش حکومت [حاکمیت] قانون، روندها و رویدادهای شفاف و آشکار از سوی حکومت و نهادهای محلی و حل و فصل اختلافات بین‌المللی باشد. از این رو استدلال می‌شود که این شرایط سرمایه‌گذاری که نظام دموکراتیک را تضمین می‌کند، در برگیرنده ضمانت‌های قضایی حقوق بشر و نهادهای سیاسی است. پیوندها و ارتباط‌های ظاهری بین موقعیت این شرایط و دموکراسی در اسنادی نظیر منشور پاریس یافت می‌شود: «اساس و بنیان دموکراسی، احترام و رعایت حقوق بشر و حاکمیت قانون است.» همانند رأی دادگاه آمریکایی حقوق بشر، حمایت قضایی و نهادهای سیاسی برای حفظ دموکراسی و حاکمیت قانون ضروری تلقی شده است. حاکمیت قانون لازم است، زیرا در جامعه تحت حاکمیت قانون، سیستم حقوقی می‌تواند به عنوان ابزاری در اختیار مردم باشد تا از خود در برابر سوء استفاده بوروکراتیک، استثمار تجاری و هرج و مرج رسمی که به طور کلی سرنوشت ضعفا و اقشار

آسیب‌پذیر است، حمایت کنند. حاکمیت قانون، دست کم از نظر دولتی که یک سیستم حقوقی پایدار ایجاد می‌کند تا بازارها مطابق آن عمل کنند، مستقیماً از طریق ترتیبات هماهنگ با نهادهای اقتصادی جهانی راجع به شرایط سرمایه‌گذاری، یا غیرمستقیم از طریق دولت‌هایی که سیستم‌های خود را برای جذب سرمایه از سوی این نهادها تغییر می‌دهند، تقویت می‌شود. راجع به دگرگونی‌های مستقیم، بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها از سوی نهادهای اقتصادی تحت حاکمیت برخی توافقات قراردادی می‌باشند. برای مثال، افزایش تعداد دولت‌هایی که عضو کنوانسیون حل و فصل اختلافات سرمایه‌گذاری بین دولت‌ها و اتباع دولت‌های دیگر هستند، توانایی دولت‌ها جهت تغییر حقوق ملی خود به ضرر سرمایه‌گذاران خارجی را محدود می‌کند. توافق چند جانبه بحث‌انگیز مربوط به سرمایه‌گذاری (MAI)، نمونه جدید معاهده‌ای است که اگر بخشی از حقوق بین‌الملل شود، برحاکمیت دولت، وضعیت اقتصادی دولت‌های عضو و نیز احتمالاً برحقوق بشر پیامدهای فراوانی خواهد داشت. نمونه‌های دیگر مشتمل بر توافقات صندوق بین‌المللی پول است که با آسیای شرقی در نتیجه بحران جاری در سال‌های ۱۹۹۷، ۱۹۹۸ قراردادهایی را منعقد کرده است. این توافقات شامل شرایط سختی برای دولت‌های علاقه‌مند به تغییر در نهادهای مالی ملی و قوانین و رویه‌های سرمایه‌گذاری خود است.

در مورد آثار غیرمستقیم آشکار است که تصمیمات متخذه ناظر بر سرمایه گذاری اقتصادی از سوی نهادهای اقتصادی جهانی، تأثیر زیادی بر ثبات سیاسی برجای گذاشته است. یک نمونه از ارتباط عملی جهانی شدن اقتصادی بر دموکراسی را می توان در تصمیم سال ۱۹۹۲ از سوی همه دولت های وام دهنده عمده برای توقف سرمایه گذاری در مالاوی مشاهده کرد تا این که رئیس جمهور باندا (Banda) تخلفات شدید حقوق بشر در آن کشور را مورد بررسی قرار دهد. این چنین تصمیماتی در جهت حمایت از استدلالاتی استفاده می شود که جهانی شدن اقتصاد متجلی در استفاده از تهدید به عدم سرمایه گذاری یا عدم جایگزینی سرمایه ها، می تواند به ایجاد یا اصلاح نهادهای سیاسی منتهی شود؛ یعنی [آنچه] پاسخ به نیازهای مردم است.

برعکس استدلال هایی نیز وجود دارد که ناظر بر وجود رابطه منفی بین جهانی شدن اقتصاد و حقوق سیاسی است. تا به امروز سابقه و تجربه نهادهای اقتصادی جهانی در استفاده از سرمایه گذاری خود برای تشویق دموکراسی ضعیف بوده است. این امر می تواند تا حدی به سبب بدگمانی رایج نسبت به بیگانگان از سوی نخبگان حاکم و نیز جوامع مدنی نسبتاً ضعیف و آسیب پذیری بسیاری از دولت های در حال توسعه باشد. در واقع جهانی شدن از طریق ایجاد نهادهای اقتصادی و تجاری منطقه ای یا بین المللی، می تواند مستقیماً به احساس از دست

دادن قدرت سیاسی از سوی گروه ها در داخل کشورها ختم شود. در عین حال جهانی شدن به تشویق «قبیله گرایی» و سایر هویت ها و سنن احیا شده یا ابداعی منتهی می شود که در پی افول و کاهش هویت های ملی اقتصادهای ملی و توانمندی سیاسی دولت ملی رشد پیدا می کنند. این چنین تحولاتی با ایده رابرتسون از جهانی شدن، از جمله فرآیند «عام شدن خاص نگر» (universalization of particularism) هماهنگ است، جایی که حکومت در پرتو حساسیت ها و تعصبات محلی تعیین می شود. علاوه بر این، بسیاری از شرایط تأمین بودجه (سرمایه گذاری) تحمیلی از سوی نهادهای اقتصادی نظیر برنامه های تعدیل ساختاری اقتصادی، مستلزم اقدامات دولتی قوی و جدی برای اجرای مطلوب است. دولت های اقتدارگرا و نظامی مدافع سرمایه گذاری خارجی واجد شرایط و مناسب برای اجرای موفقیت آمیز سیاست هایی هستند که از رهگذر آن، دموکراسی های جدید در مخاطره قرار می گیرند. در واقع، گزارش سال ۱۹۹۲ بانک جهانی راجع به «تدابیر و توسعه»، بر مدیریت، مسئولیت، حاکمیت قانون، اطلاعات و شفافیت تأکید به عمل آورده... [اما] به صراحت استدلال نشده است که دولت ها باید نسبت به شهروندان خود از طریق [فرآیندهای دموکراتیک] پاسخگو باشند. از این رو، توصیف بانک جهانی از سیستم حقوقی معتبر، صرفاً و منحصرراً روی بازار متمرکز است. این نظام حقوقی باید چنان

قواعد حقوقی و راهکارهای اجرایی ارائه دهد که در پرتو قواعد بازی اعمال گردد، هزینه‌های معاملات کاهش یابد و اطمینان و اعتماد سازی را افزایش دهد، انگیزه‌های کارآمدی را فراهم آورد، و جنایت و فساد را چنان کنترل کند که براساس آن شرکت‌ها و سازمان‌ها بتوانند روی فعالیت‌های تولیدی متمرکز شوند. دلایل دیگری برای شناسایی و تشخیص حقوق، از جمله حمایت از حقوق بشر و دفاع از جوامع منضبط و قاعده‌مند مشاهده نمی‌شود.

در واقع، شرایط سرمایه‌گذاری تحمیلی از سوی نهادهای اقتصادی جهانی می‌تواند به زوال انرژی و منابع دولت‌ها منجر شود. حتی گفته شده است نمونه‌هایی از پیوند و ارتباط ظاهری بین سرمایه‌گذاری و دموکراسی، همچون مالاوی، از نگرانی مالی نسبت به بازپرداخت وام نشأت گرفته است و نه از تمایل شدید و گسترده به ایجاد دموکراسی. به همین نحو، مطالعه موردی راجع به یوگسلاوی سابق، برخی از دلایل منازعه در این کشور را به اقدامات نهادهای اقتصادی جهانی نسبت می‌دهند که دولت را از اجرای بسیاری از وظایف ناتوان ساختند و مردم را به جستجوی سایر منابع اجتماعی رهنمون شدند.

به‌رغم واقعیات مزبور، هنوز این مطلب قابل قبول می‌نماید که «در نظم نوین جهانی برخاسته از افول کمونیسم، آفریقایی‌ها (و سایر کشورهای در حال توسعه)، گزینه‌های کمی دارند، اما وزن و سنگینی خود را از رهگذر

برخورداری از استانداردهای دقیق در تدبیر داخلی و رقابت اقتصادی تحمیل می‌کنند.» استلزامات این نقل قول و نیز مطالعه موردی یوگسلاوی سابق دو وجه دارد: از یک طرف با تأیید این موضوع که سیاستگذاری اقتصادی مقتضی توجه به حقوق بشر است، حرکت نوید بخشی را صرف نظر از استفاده از کشورهای در حال توسعه به عنوان پایگاه‌هایی برای منازعات ایدئولوژیک سیاسی و نظامی به وجود آورده است. از طرف دیگر، فلسفه‌های اقتصادی تشریحی در کشورهای توسعه یافته، به ندرت پیامدهای اجتماعی و فرهنگی برای کشورهای در حال توسعه را مورد توجه قرار می‌دهند. افزون بر این، تحت فشار نهادهای اقتصادی جهانی، حکومت‌ها در کشورهای در حال توسعه اغلب فاقد هرگونه [قدرت] حاکمیت مؤثر برای اتخاذ تصمیمات در خصوص حمایت از اقلیت‌ها و حفاظت از عناصر مهم فرهنگی و اجتماعی در درون جوامع و اجتماعات هستند. تنها در سال‌های اخیر بود که نهادهای اقتصادی جهانی توجه به عوامل غیراقتصادی نظیر حقوق بشر، تخریب محیط زیست و گسست فرهنگی را در سیاست‌ها و تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری آغاز کرده‌اند. این امر تا حدی می‌تواند ناشی از نگرانی‌های گسترده نسبت به حقوق بشر و تا حدی نیز به سبب ملاحظات اقتصادی باشد. برای مثال، گزارش بانک جهانی راجع به آفریقای زیر صحرا<sup>۱</sup>، از جنوب صحرای کبیر قرار دارد.

بحران تا رشد پایدار، نتیجه گرفت که «شرایط سیاسی باید بهبود یابد، در غیر این صورت هیچ استراتژی اقتصادی در جلوگیری از زوال اقتصادی آفریقا توفیق نخواهد داشت.»

در حالی که شرکت‌های فراملی می‌توانند تأثیرات جدی بر اصلاح و بهبود شرایط سیاسی داشته باشند، اما این امر تنها در جایی اتفاق می‌افتد که چنین اصلاحاتی مورد علاقه خود شرکت‌های مزبور باشد. شرکت‌های فراملی اساساً تحت کنترل و نظارت سهامداران اصلی خود هستند؛ اما با وجود این به گونه‌ای قابل قبول بر حسب علایق مصرف‌کننده‌ها تابع قدرت بازاریند و بالمآل ممکن است وادار شوند که برای مثال حقوق بشر یا موضوعات زیست محیطی را از رهگذر تحریم‌های جدی مصرف‌کننده‌ها مورد توجه قرار دهند. اما این رهیافت، کاربرد یکسانی ندارد. در رابطه با اعمالی که در کشورهای توسعه یافته نزدیک به مقر شرکت‌ها صورت می‌گیرد، باید بیشتر رعایت حال مصرف‌کننده‌ها بشود. در کشورهای در حال توسعه، درباره فعالیت‌ها در کشورهای دور دست، به مصرف‌کننده‌ها توجه کمتر صورت می‌گیرد. با وجود این، واکنش‌گزینی با حقوق بشر هماهنگ نیست، زیرا حقوق بشر در سطح جهانی قابل اجراست و به موضوعات و مسائلی که تنها گروه‌های مصرف‌کننده را تحت تأثیر قرار می‌دهند، محدود نمی‌شود.

دیگر این که شرکت‌های فراملی می‌توانند تا حد زیادی به کارآمدی مجازات‌های ضمانت‌های اجرایی] بین‌المللی کمک کنند. نظیر آنچه که قبلاً علیه آفریقای جنوبی تحمیل شد؛ فرآیندی که می‌تواند به بهبود حمایت از حقوق بشر منتهی شود. بنابراین در حالی که فرصت‌ها برای ارتقا و افزایش حمایت از حقوق بشر می‌تواند از فشار بر سازمان‌های اقتصادی جهانی که مسائل حقوق بشر را بیشتر مورد توجه قرار دهند، نشأت گیرد، اما تاکنون این فشار (و پیامدهای ناشی از آن) تدریجی و ناهماهنگ بوده است.

نکته آخر این که بسیاری از این مدعیات ناظر بر ارتباط مثبت بین جهانی شدن اقتصاد و حقوق سیاسی، دموکراسی را با حقوق بشر در هم می‌آمیزد. این اصطلاحات مترادف نیستند. اگر چه مشارکت همگانی در نهادهای عمومی، دولت‌ها، حق شناسایی شده در ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است، اما هیچ حق انسانی پذیرفته شده‌ای نسبت به دموکراسی وجود ندارد. نه تنها واژه دموکراسی از عهده بسیاری از تعاریف برمی‌آید، بلکه حقوق بشر به مراتب پیچیده‌تر و متنوع‌تر از آن است که صرفاً ناظر بر دموکراسی یا حقوق مدنی و سیاسی باشد.

بر این اساس می‌توان استدلال کرد که رابطه مثبتی بین جهانی شدن اقتصاد و حمایت از حقوق سیاسی وجود دارد. تحقیقاً، نهادهای اقتصادی جهانی در پی این بوده‌اند که این رابطه را از طریق برقراری شرایط تدبیر دموکراتیک (democratic governance) در مورد



سرمایه‌گذاری و از رهگذر لحاظ کردن برخی عوامل غیر اقتصادی در تصمیم‌گیری برقرار کنند. با وجود این دلایل ناظر بر تلقی رابطه منفی قوی می‌نماید. این دسته از استدلال‌ها، دربارهٔ مشروعیت شرایط تدبیر دموکراتیک و وخامت مسائل حقوق بشر و مفهوم مبهم دموکراسی، که هم مورد توجه نهادهای اقتصادی جهانی و هم شرکت‌های فراملی است، تردید می‌کند و آنها را به چالش می‌کشد. از این دیدگاه به نظر می‌رسد که جهانی شدن به جای برقراری نظم، حکومت قانون و حمایت از حقوق بشر می‌تواند شرایط و زمینه‌های بی‌نظمی، حاکمیت اقتدارگرایی و تلاش دولت متعاقب تخلفات از حقوق بشر را فراهم آورد.

### حقوق فرهنگی و ارتباطات جهانی

یکی از اجزای سازندهٔ جهانی شدن اقتصادی، صنعت ارتباطات است. این صنعت نه تنها فی‌نفسه جهانی می‌شود، بلکه عامل اصلی در جهانی شدن سایر صنایع بوده است. سیستم‌های ارتباطی سریع‌السیر جهانی توسعه یافته در سال‌های اخیر، به سوی جهانی شدن سوق داده شده‌اند؛ اطلاعات تقریباً به صورت فوری از طریق ماهواره‌ها و شبکه‌های کامپیوتری به تصمیم‌گیران سیاسی و اقتصادی منتقل شده، یک منظر جهانی و آنی (لحظه‌ای) به آنها اعطا می‌کند. اینترنت به گونه‌ای خاص فراتر از کنترل عینی [مادی] دولت عمل می‌کند و به راحتی از مرزهای سرزمینی عبور می‌کند.

در نتیجه اطلاعات مربوط به تخلفات حقوق بشر بسیار سریع و آسان در سطح جهان منتشر می‌شود، از این رهگذر کارآمدی رژیم‌های امنیتی داخلی دولت کاهش می‌یابد. در واقع همان طور که اوایل سال ۱۹۷۶، دیوان اروپایی حقوق بشر تأیید کرد، آزادی بیان یکی از پایه‌های اساسی هر «نهاد دموکراتیک» است. و این که صنعت ارتباطات با ارائه اطلاعات، یک جزء حیاتی حمایت از حقوق بشر است. این سیستم ارتباطات جهانی می‌تواند در جهت مقاومت علیه سلطه و خودکامگی از سوی گروه‌های حقوق بشر، اطلاعات و کمک در اختیار آنها قرار دهد و از آنها حمایت کند. سازمان‌های غیرحکومتی حقوق بشر نظیر عفو بین‌الملل در یک فضای مملو از اطلاعات در اوج شکوفایی خود هستند. زمانی که مردم به حقوق بشر پی می‌برند و از تخلفات از حقوق بشر آگاهی می‌یابند، به احتمال زیاد در مقام حمایت از آن برمی‌آیند. افزون بر این، سیستم ارتباطات جهانی، توانایی حکومت‌ها در پنهان کردن اقداماتشان، از جمله اقدامات ناقض حقوق بشر را از دید عمومی کاهش می‌دهد. این افشاگری می‌تواند به تغییر خط مشی سیاسی از سوی دولت مورد نظر منتهی گردد. افزون بر این، اطلاعات عرضه شده از رهگذر صنعت ارتباطات جهانی می‌تواند از سوی سایر دولت‌ها به فشار بین‌المللی و حتی اقدام علیه دولت مورد نظر نیز ختم شود. با وجود این، شکلی که در اثر صنعت

ش



ارتباطات جهانی برای حمایت از حقوق بشر ایجاد می‌شود این است که اطلاعات حاصله از آن، مملو از جار و جنجال‌ها و سکوت‌هاست. اغلب، صنعت ارتباطات جهانی، مسائل پیچیده و رویدادها را برای اخبار شبانه مبدل به سی و دو بیت صوتی (soundbites) فشرده می‌کند. بیشتر منازعات و تخلفات حقوق بشر، هرگز از سوی صنعت رسانه‌های عمومی ارتباطات جهانی گزارش نمی‌شوند و حتی برخی از آنها، همچون لیبریا، ناگورنوقریباغ، تاجیکستان یا بوگنیویل (Bougainville)، عموماً تنها شایسته سی و دو بیت صوتی هستند. برای مثال، صنعت ارتباطات جهانی از رهگذر تمرکز روی بحران سومالی طی سال‌های ۹۴-۱۹۹۳ سایر مناطق جهانی را که به همین اندازه با مشقت‌های شدید ناشی از قحطی، خشونت، جنگ داخلی مواجه بودند مکتوم گذاشت. دبیر کل سابق ملل متحد پتروس گالی به شبکه خبری سی.ان.ان (C.N.N) به عنوان عضو ششم شورای امنیت اشاره کرد. وی اظهار تأسف کرد که دولت‌های عضو هرگز راجع به مسئله‌ای اقدام به کار نکردند، مگر این که رسانه‌های گروهی آن موضوع را قبلاً مطرح کرده باشند. بنابراین در یک دنیای جهانی شده (globalized, world) تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات، فرصت‌هایی را برای حمایت بهتر از حقوق بشر عرضه می‌کند. آن قدر اطلاعات سریع در دسترس قرار می‌گیرد که قابل تصور نیست حادثه‌ای بدون آن که عده‌ای از آن مطلع شوند، روی دهد. اما

خطراتی نیز وجود دارد، آن قدر اطلاعات سریع در دسترس قرار می‌گیرد که وقایع و رویدادها در چیزی که در دریان (Der Derian) نسبت علامت-پارازیت، اطلاعات بیش از حد می‌نامد، گم می‌شوند.

نگرانی دیگری نیز راجع به پیامدهای اطلاعات عرضه شده از طریق صنعت ارتباطات جهانی ایجاد می‌شود این موضوع در بخش افکت سی ان ان مشاهده می‌شود، جایی که صنعت ارتباطات جهانی به آن چیزی که مشاهده می‌شود، شکل می‌دهد و بدین منظور مبانی برای تصمیم‌گیری ارائه می‌کند. این نیروی بالقوه برای تصمیم‌گیری نامتعارف شده است، چرا که سی ان ان برخلاف نفوذ ظاهری که دارد، از حیث اندازه کوچک است؛ بر این اساس ممکن است برای پوشش رویدادهای جهانی کافی نباشد. برای مثال این شبکه در سال ۱۹۹۸، ۳۳ شعبه خارجی و ۵۰ خبرنگار در خارج داشت. سه کابل سنتی هر یک بین ۴ تا ۷ بار، بیشتر از تعداد دفاتر و بین ۱۰ تا ۲۰ بار بیش از بسیاری از خبرنگاران در خارج خدمات ارائه دادند. تصمیمات متخذه با ابتدای بر پوشش خبری سی ان ان بسیار زیادند، از جمله تصمیماتی که در طول جنگ خلیج فارس گرفته شده‌اند، ممکن است بر اساس اطلاعات ناقص یا با واقع بینی کم اتخاذ شده باشند.

افزون بر این ممکن است به برخی از اطلاعات، در مقایسه با اطلاعات دیگر جهت اهداف شغلی سهامداران مؤسسه اولویت داده

شود. این موضوع، زمانی که کنترل صنعت ارتباطات جهانی از سوی چند گروه صورت می‌گیرد، گروه‌هایی که عمدتاً در کشورهای توسعه یافته استقرار دارند، از اهمیت فزاینده‌ای در یک حوزه برخوردار می‌شوند. همان طور که آلین (Alleyne) اظهار داشته: «به این دلیل که سیاست‌ها ناظر بر قدرت هستند، ما می‌گوئیم جریان جهانی اخبار، سیاسی است: جریان جهانی اطلاعات، تقابل بین‌المللی قدرت را منعکس می‌کند. بنابراین در مورد جریان جهانی اطلاعات، کسانی که قدرت دارند، آنهایی هستند که می‌توانند چارچوب و حدود اخبار را مشخص کنند. قدرت در عین حال با آنهایی است که اکثر نظریات و دیدگاه‌های آنها شنیده می‌شود.» نظریه آلین نسبت به همه کسانی که ارتباطات را کنترل می‌کنند، هم حکومت‌ها و هم صنعت ارتباطات جهانی اعمال می‌شود. حکومت‌ها می‌توانند ارتباطات را اداره کنند، آن گونه که در درون آپارتاید در آفریقای جنوبی مشاهده شده است، «سیاستمداران و رسانه‌ها، تصویری یک سویه (یک بُعدی) از جامعه بین‌المللی به مردم آفریقا ارائه دادند و به ناگزیر این چشم‌انداز از سوی آموزگاران در مدارس و سایر نهادهای آموزشی عرضه می‌شد. بنابراین افکار عمومی برای زیر سؤال بردن و به چالش کشیدن اقدامات و عملکرد حکومت در صحنه بین‌المللی آمادگی نداشت و در نتیجه حکومت را با هیچ نیروی محدود کننده‌ای در خصوص تخلفات از حقوق بین‌الملل مواجه نمی‌ساخت.»

میزانی که حکومت‌ها می‌توانند در داخل کشور به تنظیم ارتباطات بپردازند و بالمآل حاکمیت را حفظ کنند، می‌تواند به کسی وابسته باشد که به تکنولوژی ارتباطات دسترسی دارد. سرعت تحولات در تکنولوژی ارتباطات و هزینه‌های آن، به معنای این است که بسیاری در کشورهای توسعه یافته و اکثریت در دولت‌های در حال توسعه، در معرض خطر واقعی از دست دادن بسیاری از دستاوردهای تکنولوژی ارتباطات جهانی هستند. با این حال تأثیر بر حقوق انسانی افراد در کشورهای در حال توسعه که از رهگذر صنعت ارتباطات جهانی از سوی دولت‌های توسعه یافته کنترل شده‌اند، می‌توانست از گذشته احساس شده باشد. استدلال می‌شود که «بر اساس شرایط منابع بسیار محدود [همچون بسیاری از کشورهای در حال توسعه]، رقابت نظام‌های اجتماعی-فرهنگی و به ویژه الگوهای جهانی [دولت‌های توسعه یافته] در مجموع بدان معناست که از ارائه و تأمین مواد غذایی، خدمات بهداشتی، پوشاک، تهیه منزل، آب آشامیدنی، آموزش، حمل و نقل مطمئن و مانند آنها غفلت می‌شود. بیشتر به این معنا که فرآیندهای تولید گرایش به سودآور بودن دارد که واقعاً ممکن است بیکاری و اشتغال ناقص (under employment) را افزایش دهد و به واقع منابع تولیدی که در معرض کهنگی و فرسودگی طراحی شده هستند، از بین می‌روند. افزون بر این تا زمانی که تأمین و ارضای

نیازهای مصرفی مبتنی بر جهت‌گیری خارجی باشد، مقتضی واردات از خارج است و وابستگی به کشورهای توسعه‌یافته و نهادهای آنها [به ویژه شرکت‌های فراملی] تداوم می‌یابد که می‌تواند به حفظ اجتناب‌ناپذیر واردات منجر شود.

این نظریه تنها بر پیامدهای احتمالی بر حمایت از حقوق بشر ناشی از صنعت ارتباطات جهانی اشاره دارد، بلکه در عین حال بر جهت‌گیری اشاره دارد که در آن این صنعت گرایش به فلسفه سیاسی و اقتصادی خاص دارد، جایی که اولویت وارجحیت بازارها و برخی حقوق مدنی و سیاسی (نظیر حقوق ناظر بر آزادی بیان، محاکمه عادلانه و مشارکت سیاسی) همواره برای تعیین حقوق اقتصادی پیشنهاد می‌شود.

یکی از تأثیرات خاص صنعت ارتباطات جهانی بر حمایت از حقوق بشر، به ویژه در خصوص حمایت از اقلیت‌هاست. البته از منظر دولت‌های توسعه‌یافته، این صنعت با ثبت فرهنگ‌ها و انتقال آنها به شبکه ارتباطات بین‌المللی به آنها حیات می‌بخشد. هر شرکت فراملی موفق باید تا حدی فرهنگ ملی را مورد توجه قرار دهد و بسیاری از فرهنگ‌ها می‌توانند به تدریج مستحکم‌تر و قابل قبول‌تر از چیزی باشند که پنداشته می‌شوند. افزون بر این، ارتباطات جهانی می‌تواند امکان بارورسازی (gross-fertilization) ایده‌هایی را فراهم سازد که ممکن است از گروه‌هایی که در کشور خود به صورتی مجزا فعالیت می‌کنند، حمایت کند.

با وجود این، این خطر وجود دارد که آرا و نظریه‌های متفاوت زنان، گروه‌های بومی و اقلیت‌های نژادی سرکوب شوند. یک نوع فرهنگ آمریکایی شده، جهانی و یکپارچه، از قبل صنعت ارتباطات جهانی پشتیبانی می‌شود؛ و آن گونه که در نقل قول آغازین این مقاله مشاهده می‌شود، ممکن است گسترش یابد. میزان آن در مجله اکونومیست مورد توجه قرار گرفته و بیش از یک دهه شاخص بیگ مک در این مجله ارائه می‌شود که در آن قیمت بیگ مک تولیدشده از سوی مک دونالد، به عنوان یک معیار جاری بین‌المللی، با اهمیت فزاینده، استفاده می‌شود. در این فهرست اطلاعات طیف وسیعی از دولت‌هایی قرار دارد که از غذاهای مک دونالد استفاده می‌کنند و مبتنی بر مفهومی از «تساوی قدرت پرداخت» است که به سبب آن با یک دلار آمریکا باید مقدار واحدی کالا در همه کشورها خریداری شود. وجود این فهرست، عمق تأثیر جهانی شدن رادراسر جهان، از جمله گستره‌ای را که در آن فرهنگ‌ها در معرض فشارهای خارجی برای تغییر هستند، نشان می‌دهد.

صنعت ارتباطات جهانی، جهانی شدن را امکان‌پذیر می‌سازد و برخی فلسفه‌های مبتنی بر بازار را ارائه می‌کند که با نهادهای اقتصادی و شرکت‌های فراملی مشترک‌اند، و فرصت‌هایی را برای حمایت از حقوق بشر از طریق توانایی که در ارائه اطلاعات دارد، ایجاد می‌کند. با این حال جهانی شدن صنعت ارتباطات، در عین حال متضمن خطراتی نیز می‌باشد، زیرا اطلاعات آن

همواره معتبر نیست و ممکن است در مورد بسیاری از مسائل مهم ساکت باشد.

## نتایج

جهانی شدن اقتصاد بر حمایت از حقوق بشر تأثیر داشته است و همزمان برای حمایت حقوقی بین‌المللی از آن، فرصت‌ها و چالش‌هایی را ایجاد می‌کند. در حالی که نگرانی‌های قابل قبولی درباره جهانی شدن اقتصاد و حمایت حقوقی بین‌المللی از حقوق بشر، بر مبنای جایگاه‌های فلسفی‌شان وجود دارد، هر دو بخشی از فرآیند جهانی شدن هستند که در آن روابط فرهنگی، مدنی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به مرزهای سرزمینی محدود نمی‌شوند و به تنهایی تحت کنترل هیچ دولتی نیستند. در نتیجه، جهانی شدن و نظم حقوقی بین‌المللی، فرصت‌هایی برای پایان بخشیدن به حاکمیت مطلق دولت هستند و به این ترتیب بیشتر آشکار می‌شود چگونه رفتار دولت با اتباع در سرزمینش، دیگر موضوعی نیست که منحصرأ در صلاحیت داخلی هر کشور باشد. این امر هم اکنون موضوعی است که از اهمیت بین‌المللی مشروعی برخوردار است. در واقع هم اکنون هیچ دولت مدنی نمی‌تواند جلوی موج فزاینده انتظارات میان محرومان در مرزهای خود و نیز تقاضای عمومی آزادی عمل و آزادی بیان را بگیرد، زیرا این جریان‌ها از خارج [اما] نه لزوماً با فشار و تحمل، بلکه صرفاً از رهگذر ارتباطات و به شیوه‌ای آزاد و اختیاری

آغاز شده است. با این حال، حقوق بشر بین‌المللی در چارچوب مسئولیت دولت به دلیل تخلفات از حقوق بشر، برای هماهنگی کامل با تحولات ناظر بر مسئولیت دولت که از هگزر جهانی شدن شدت پیدا کرده است، ناتوان می‌نماید. جایی که ناقض قواعد حقوق بشر، دولت یا کارگزار او نیست، بلکه برای مثال یک نهاد اقتصادی جهانی یا یک شرکت فراملی است، مشکل به نظر می‌رسد که قواعد حقوق بشر بین‌المللی جبران خسارتی برای قربانی مقرر کند. در چنین مواردی، قواعد حقوق بشر بین‌المللی، برای پذیرش اقدامات اساسی، قانونگذاری، قضایی، اداری، جهت تضمین این که حقوق بشر در سرزمین دولتی تحت حمایت قرار گیرد، فارغ از این که چه کسی مقصر باشد، بر مسئولیت دولت، متکی و مبتنی است. با این حال به نظر می‌رسد که جهت‌گیری‌های این رهیافت مؤثر و کارآمد نباشد؛ جایی که به سبب تأثیر اجتماعی بر سرمایه‌گذاری از سوی نهادهای اقتصادی جهانی، دولتی تمایل نداشته یا قادر نباشد که این اقدامات را انجام دهد. بنابراین لازم است قواعد حقوق بشر بین‌المللی از فرصت‌های فراهم آمده از رهگذر جهانی شدن برای ارائه چارچوبی انعطاف‌پذیر استفاده کند که در آن دیگر مسئولیت ناشی از تخلفات حقوق بشر، دولت - محور نیست؛ دولت‌ها باید ساز و کارهای مناسبی را برای همه افراد، گروه‌ها و غیر آنها فراهم آورند تا بتوانند برای هر گونه تخلف از حقوق بشر اقامه دعوی کنند.

فرصت بزرگ دیگری که از رهگذر جهانی شدن اقتصاد برای حمایت از حقوق بشر فراهم آمده است، از فرآیندهای تصمیم‌گیری نهادهای اقتصادی جهانی نشأت می‌گیرد. همان طور که گفته شد، هم اکنون گاهی اوقات از سوی این نهاد، مسائل حقوق بشر مورد توجه قرار می‌گیرد. این امر به دلایلی چند انجام می‌گیرد، از جمله برداشتها و دریافت‌هایی دربارهٔ افزایش احتمال بازگشت سرمایه، ترس از تحریم مصرف‌کننده‌ها، فشار از سوی سازمان‌های غیردولتی و احتمالاً علاقه به حقوق انسان‌ها. افزون بر این، رابطه بین حقوق بشر و رشد اقتصادی توسعه و نهادهای سیاسی به تدریج مورد پذیرش قرار می‌گیرد، چرا که این مسائل به هیچ وجه از یکدیگر متمایز تلقی نمی‌شود. با وجود این هنوز لازم است که برای ضمانت توجه به قواعد بین‌المللی حقوق بشر، در همهٔ مراحل تصمیم‌گیری نهادهای اقتصادی جهانی فشارهایی اعمال شود. هنوز تصمیم‌گیری با ابتدای عوامل اقتصادی صورت می‌گیرد. همان طور که نشان داده شد، برخی دلایل برای این استدلال وجود دارد که عوامل اقتصادی می‌توانند حمایت از حقوق بشر را ارتقا بخشند. با وجود این، از آنجا که اساس جهانی شدن اقتصاد این فلسفه است که باید بازارها امکان شکوفایی داشته باشند و در حالی که نقش دولت‌ها صرفاً این است که به این شکوفایی کمک کنند، بالمآل مزایای حمایت از حقوق بشر، فرعی و طفیلی هستند. صنعت ارتباطات جهانی همواره این فلسفه را بازگو و تکرار می‌کند. بر این اساس همان طور که خاطر نشان شد، خطرات جهانی شدن اقتصاد برای حقوق بشر می‌تواند این منابع فرعی و حاشیه‌ای را افزایش دهد. این موضوع در گزارشی از سوی دبیر کل سازمان ملل متحد تصریح شده است: «استراتژی‌های توسعه که صرفاً جهت‌گیری‌های ناظر بر رشد اقتصادی و ملاحظات مالی داشته‌اند، تا حد زیادی در نیل به عدالت اجتماعی ناکام مانده‌اند. حقوق بشر، مستقیماً و از طریق هویت زدایی (depersonalization) روابط اجتماعی، از هم پاشیده شدن خانواده و جوامع و حیات اجتماعی نقض شده است.»

از این گذشته، احتمال تجزیه و تلاشی دولت‌ها وجود دارد. این تلاشی وزوال، با تغییر فرآیندهای تصمیم‌گیری صرف نظر از حکومت‌ها و مردم در نهادهای اقتصادی جهانی و شرکت‌های فراملی که تمایل کمی به رفاه و سعادت اجتماعی یا حقوق بشر جمعیت کشورهای در حال توسعه دارند، تسریع می‌شود. خطر جهانی شدن اقتصاد، در تأثیر آن بر مفاهیم و اجرای حقوق بشر است. نمونه‌ای از این خطرات در حق توسعه مشاهده می‌شود که تنها بر برخی از انواع توسعه، نظیر ایجاد زیر ساخت‌های حمل و نقل، در مفهوم این حق لحاظ شده بود. نمونه دیگر، نفوق و نفوذ تمرکز جهانی شدن بر برخی حقوق (مدنی و سیاسی) و صرف نظر کردن واقعی از سایر حقوق است.

اما خطر بزرگ‌ترین است که ارزش‌های جامعه بین‌المللی ملحوظ در نظم حقوقی بین‌المللی به منظور حمایت از حقوق بشر، از رهگذر ارزش‌های اقتصاد جهانی بازار آزاد، در معرض چالش قرار گرفته‌اند. همان‌طور که آلستون (ALston) خاطر نشان می‌کند:

«دردنیای در حال جهانی شدن، واکنش شدید علیه تبعیض جنسی و سایر اشکال تبعیض، سرکوب اتحادیه‌های تجاری، یا عدم ارائه آموزش‌های اولیه یا مراقبت‌های بهداشتی، نه تنها مستلزم این است که نشان دهیم رویه‌های مربوطه با معیارهای حقوق بشر مغایرت دارند، بلکه در عین حال می‌توانیم اثبات کنیم که این رویه‌ها بر خلاف ضروریات کارآمدی اقتصادی و کارکرد بازار آزاد هستند... از برخی جهات روند اثبات ادعا دگرگون شده است. برای این که حق انسانی اعتبار داشته باشد، باید نقش خود را در بینش گسترده مبتنی بر بازار یک جامعه مطلوب توجیه کند.»

در صورتی که حقوق بشر بخواهد کاملاً مورد حمایت قرار گیرد، این چالش‌ها نسبت به ارزش‌های جاری و مستقر ملهم از قواعد حقوق بشر باید خنثی شود. ضرورت دارد که این ارزش‌ها پیوسته بیان شود و به مضمون آن توجه شود. زیرا به گفته النور روزولت (Eleanor Roosevelt) «به طور کلی، حقوق بشر جهانی از کجا آغاز می‌شود؟ در مکان‌های کوچک، نزدیک خانه - آن چنان کوچک و نزدیک که نمی‌توان آنها را روی هیچ نقشه‌ای

از جهان مشاهده کرد. اما این مکان‌ها، دنیای افراد انسانی‌اند. محلی که او زندگی می‌کند، مدرسه یا دانشگاهی که او در آنجا حضور می‌یابد، کارخانه، مزرعه یا اداره‌ای که در آنجا اشتغال دارد. این چنین جاهایی، مکان‌هایی هستند که هر مرد، زن یا کودکی به نحو واحدی در جستجوی عدالت، فرصت برابر، کرامت و حیثیت برابر بدون تبعیض است: تا زمانی که این حقوق در آنجا وجود نداشته باشد، در جاهای دیگر نیز معنایی ندارد.» فرصت‌های چندی برای حقوق بشر وجود دارد که باید در جامعه بین‌المللی فعلی بروز یابد. این فرصت شامل طرفداری از لحاظ کردن حقوق بشر در معاهدات بین‌المللی نظیر توافق چند جانبه مربوط به سرمایه‌گذاری (MAI) و سازمان تجارت جهانی (WTO) است؛ درخواست این که حقوق بشر در سیاستگذاری خارجی و در خط مشی صندوق بین‌المللی پول راجع به «حکومت مطلوب - good governance» مورد توجه قرار گیرد و تأکید بر این که فعالیت‌های شرکت‌های فراملی با قواعد بین‌المللی حقوق بشر هماهنگ باشد. این مطلب مهم می‌نماید که کسانی که به دنبال حمایت از حقوق بشر، به ویژه از طریق نظام حقوق بین‌المللی هستند، باید از فرصت‌ها و خطرات جهانی شدن برای حمایت از حقوق بشر آگاه باشند. تنها در این صورت است که می‌توانند اطمینان یابند که خطرات کاهش یافته و از فرصت‌ها استفاده می‌شود.